

باداشت پیش

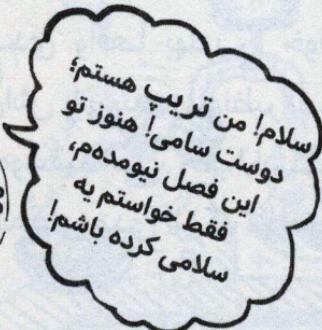
جیمز پترسون و
کریس گرابنستاین
میترا امیری

فصل |

سلام! من «سامی هایز رودریگز» هستم. شاید من را بشناسید؛ من همان بچه‌ای هستم که همه مسخره‌اش می‌کنند. چرا؟ چون مادرم مجبورم کرد یک ربات را با خودم به مدرسه ببرم؛ احمقانه‌ترین و خجالت‌آورترین چیزی که ممکن است در تاریخ یک مدرسه اتفاق بیفتد! یعنی حتی اگر تا عصر حجر و دوره‌ی انسان‌های اولیه هم به عقب برگردیم، بازهم محال است چنین اتفاقی برای کسی افتاده باشد! باید داستان این ربات دیوانه را برایتان تعریف کنم.

سریه سرتان نمی‌گذارم، اما راستش او فکر می‌کند که برادرم است! باور کنید!

و می‌دانید ایده‌ی احمقانه‌ی این ربات خنگ از کجا آمد؟ از مادرم! تازه! پدرم هم در ساخت





مَدِی

تَصْتُ وَچهارتایی هم، آبی تر است.
عن و مَدِی معمولاً موقع صبحانه خوردن، در
عورد آخرین طرح عجیب‌غیریب مامان صحبت
می‌کنیم. البته مدل صبحانه خوردن‌مان هم یکی از
چندین اختراع غیرمعمولی مامان است؛ صبحانه
خوردن با «صبحانه‌ساز!»

برای استفاده از این دستگاه، باید دکمه‌اش را فشار دهید تا توی ظرفتان،
برشتوك و گندمک بریزد؛ بعد، کاسه از یک سراشیبی سُرمی خورد و زیر
موزخردگُن قرار می‌گیرد و موزهای حلقه‌حلقه داخلش می‌ریزد؛ بعد زیر
لوله‌ی شیر می‌ایستد و بعد از شیر، رویش شکر پاشیده می‌شود و در آخر
هم، به قسمت «تحویل غذا» می‌رود و می‌توانید آن را بردارید.



این ربات مسخره دست داشت. او حتی به این ایده‌ی بهدردنخور مامان، می‌گوید «خارج‌العاده»! باورتان می‌شود؟!

لیز، این بهترین طرحیه که تا حالا داشتی!

تو واقعاً به نابغه‌ای!



خدا را شکر، «مَدِی» هنوز طرف من را می‌گیرد.
مَدِی واقعاً بهترین خواهرکوچولوی دنیاست. چشم‌های
آبی‌اش را ببینید؛ بی‌نظیر نیستند؟ اوخ!... حق دارید! این عکس،
سیاه‌وسفید است. خُب! اشکالی ندارد، من برایتان توضیح می‌دهم؛
چشم‌های مَدِی از یک مدادشمعی آبی روشن در جعبه‌ی گندمی